

پاسخ
 به مسائل،
 انتقادات و
 مباحثی
 میپردازد که
 درباره
 سیاستهای حزب
 حکمتیست طرح
 میشود.

پاسخ همچنین
 نقد تمام
 گرایشات،
 سنتها، جنبشها و
 خط و خطوط
 سیاسی مختلف
 را امر خود
 میدانند...

جنگ و مواضع

قابل درک

محمد فتاحی



انقلاب سوسیالیستی، حقوق خلقها و

بمباران ایران

جمال کمانگر



کشف طبقاتی بودن جامعه، خطر جنگ و حزب

کمونیست کارگری ایران

حامد خاکی



پوپولیسم دو بار تکرار میشود!

علی جوادی



جنگ خواهی در کنار آمریکا، صلح طلبی در

کنار جمهوری اسلامی، دو روی یک سکه!

مظفر محمدی



پروژه آقای رجوی، پروژه غارت اموال مردم

فواد عبداللہی



مصاحبه شهروند با فاتح شیخ

درباره مسائل روز ایران

جنگ و مواضع قابل درک

محمد فتاحی

یک: حزب مشروطه ایران

موضع حزب مشروطه ایران در قبال جنگ احتمالی برای خیلی ها جای تعجب بوده است. در قطعنامه کنفرانس اروپایی این حزب بعد از چندین بند در اعلام دشمنی با جمهوری اسلامی در بند آخر آن اعلام کردند که همراه مردم و همه نیروهایی که از تمامیت ارضی و استقلال ایران دفاع می کنند، خواهند بود.

تمامیت ارضی اصل اول منشور این حزب است و جنگ آمریکا علیه ایران برای این مقدس ترین پدیده در آرمان آنها احتمال خطر دارد. در طرح حمله آمریکا به ایران قرار است توان نظامی، اقتصادی و علمی ایران برای دنبال کردن پروژه اتمی دهها سال عقب انداخته شود. ترجمه عملی این کار اولاً، یعنی بمباران مراکز هسته ای ایران، که همه کارشناسان بر تأثیرات انفجارات هسته ای بر میلیونها مردم نه فقط بر مردم ایران که حتی بر کشورهای همسایه اشاره دارند.

ثانیاً، بمباران مراکز اصلی اقتصاد ایران یعنی پالایشگاهها، پتروشیمی، گاز، برق، تلفن و صنایع و کارخانه های اصلی ایران. این یعنی نه فقط ویران کردن مراکز کار بخش مهمی از جامعه که نابودی زیرساخت اقتصادی کشور است. و این به محروم کردن جامعه در بهره مندی از مهمترین امکانات زندگی می انجامد. کمبود، گرانی و فقر به مراتب غیر قابل مقایسه با امروز تنها یکی از طبعات این ویرانی خواهد بود.

ثالثاً، بمباران مراکز علمی. این هم یعنی بمباران بخشی از دانشگاهها و مراکز علمی برای کشتار استادان، متخصصین و دانشجویان آن به هدف نابودی توان علمی ایران در رشته های مربوط به علوم و تحقیقات هسته ای. خود طراحان این بمباران ادعا دارند این حمله به عمر جمهوری اسلامی می افزاید.

اولویت حزب مشروطه اما نه انسان، زندگی، امنیت، آسایش، رفاه و سعادت انسان بلکه تمامیت ارضی و خاک است. و از شناسن خوب این حزب، امروز قهرمان دفاع از تمامیت ارضی، استقلال و عظمت ایران رییس جمهور مملکت، آقای احمدی نژاد است. به همین دلیل، علیرغم سرنگونی طلب بودن این حزب از امروز تا اطلاع ثانوی اینها در صف ارتش، سپاه، نیروی انتظامی، لباس شخصی ها،

وزارت اطلاعات، بسیج و همه نیروهای مدافع آرمان مقدس حزب مشروطه قرار خواهند گرفت. توجیح این تصمیم تاریخی خطر دشمنان است. سالهای اول حاکمیت جمهوری اسلامی حزب توده و سازمان اکثریت با همین توجیه پشت جبهه جنایت و اعدامهای آن دوره ایستادند. ساده لوحانی که امثال حزب مشروطه و اکثریت و دایره پیرامون آنها را غیرایدیولوژیک ارزیابی می کنند، می توانند ببینند که اتفاقاً اساساً اصول ایدیولوژیک این احزاب چگونه اینها را یار وفادار جنایتکارترینهای تاریخشان می کند.

البته فاکتورهای دیگری هم امثال حزب مشروطه را پشت احمدی نژاد برده است. اگر آمریکا در عراق شکست نمی خورد، و اگر با همان شیوه می توانست ایران را تسخیر و چلبی حزب مشروطه را به تهران برگرداند این حزب سردار جنگی می شد. آمریکا نه توان حمله زمینی را دارد و نه قدرت سرنگونی جمهوری اسلامی را. به همین دلیل به جای به بازی گرفتن امثال حزب مشروطه، هوادار به بازی گرفتن احزاب قومی برای اعمال فشار و گرفتن امتیاز سیاسی از جمهوری اسلامی است.

اگر ناتوانی آمریکا در حمله زمینی به ایران شروع بحران احزاب ناسیونالیست ایرانی پروغرب بود، قرار گرفتن احمدی نژاد در موضع دفاع از تمامیت ارضی و قدرت و عظمت منطقه ای ایران مقطع مهمتر بحران سیاسی، ایدیولوژیک این سنت سیاسی است. همین بحران در این سنت سیاسی است که زلزله در خانه تقریباً همه احزاب سیاسی چپ و راست ایران انداخت.

در جنگ احتمالی علیه ایران، اسلاميون و قوم پرستان و مزدوران جمهوری اسلامی و آمریکا تنها نیروهای دخیل در ویران کردن مدنیت جامعه نیستند. حزب مشروطه و سرداران ناسیونالیسم پروغرب ایرانی را هم داریم که شمشیر از رو بسته اند. قطعنامه حزب مشروطه با قاطعیت می گوید در این راه آماده هرگونه فداکاری است. حزب مشروطه فراموش کرده است بگوید حاضر است اسامی شان در کنار آن اکثریتی ها و توده ای ها در تاریخ ایران ثبت کند که پشت سر خلخالی شمشیر زدند.

دو: سازمان اکثریت

منظور من از سازمان اکثریت مجموعه سیاسی موجود در سنتی است که احزاب و جریانهای سیاسی مختلف در طیف ملی مذهبی ها را در برمی گیرد. مخرج مشترک سیاست اینها کمک به انحراف توجه مردم در مبارزه علیه جنگ و تقبل نقش دلالی میان جمهوری اسلامی و آمریکاست. "شواری ملی

صلح" اینها عبارت است از یک کمپین سیاسی تبلیغی برای فشار به به قول خودشان باند احمدی نژاد - خامنه ای برای تسلیم شدن آنها به خواست آمریکا و از این طریق پرهیز از جنگ است. مظرات اصلی پروژه اینها بویژه با توجه به امکانات تبلیغی گروه شریین عبادی در مدیای هوادار غرب و آمریکا، در این است که ذهن مردم را از کاری که باید برای جلوگیری از جنگ انجام دهند دور می کند.

امروز مردم ایران به همان نسبت که برای مطالبات سیاسی، اقتصادی خود به میدان بیایند، به همان نسبت رژیم را از پذیرش ریسک جنگ به هراس می اندازند. اگر رژیم اسلامی مردم قدرتمندی را در میدان ببیند که در صورت جنگ دست روی دست نخواهند گذاشت همین امروز سیاست جنگ طلبانه کنار خواهد گذاشت. ضرر کمپین گروه فشار "شواری ملی صلح" جبهه اکثریت و ملی مذهبی ها در این است که توجه مردم در مقابل جنگ را به جای سازماندهی مبارزه همین امروز برای مطالبات سیاسی و اقتصادی به نقطه ای جنگ جلب می کنند، که در عمل به جای پیشگیری از جنگ راه آنرا هموارتر می کند.

سه: سازمانهای قومی

در لیست سازمانهای قومی همه جریانهای قومی و ناسیونالیست محل قرار می گیرند که پروژه آنها برای آینده ایران یک فدرالیسم قومی است. راهی که یوگوسلاوی رفت و عراق فعلی در آن دست و پا می زند.

اگر حمله سال 2003 به عراق به اینها امید داد، شکست آمریکا حالشان را گرفت، در بحرانشان فرو برد و اکثرشان را چند شقه کرد. با راه افتادن کمپین حمله هوایی به ایران، بخشهایی از اینها دوباره جان گرفتند. اگر امثال حزب مشروطه از ناسیونالیسم ایرانی برای حفظ تمامیت ارضی و استقلال و ایران حاضر می شوند لباس پاسدار و بسیجی به تن کنند، جریانهای قومی هم برای همین شعارها و آرمانها در سطح محدودتر قومی، آماده اند لباس مزدوران آمریکایی به تن کنند.

برای هر دو نوع ناسیونالیسم خاک و ارض و مرز بر انسان و زندگی و رفاه ارجحیت دارد. به همین دلیل ساده هم است که انجام کشتار و قتل عام و ویرانگری جامعه جزو قهرمانی های اینها در راه خاک و وطن است. زیر تهدیدات همین امروز اینها، به محض پیدا کردن فرصت آغاز کشتارهای قومی و ملی جزو اولین الویتها در راه خاک و وطن است. نمایندگان خودگمارده "آذربایجان جنوبی" همین هفته های اخیر در روزهای آخر آبان ماه در تجمعی در تبریز در قطعنامه

شان دو هشدار خونین صادر کردند. اول اینکه اقدامات سرکوبگرانه جمهوری اسلامی را کار "جمهوری فارسی ایران" می دانند، ثانیاً در مورد تغییر بافت جمعیتی در ارومیه تهدیدات روشنی کردند. هشدار اولی به معنی اعلام دشمنی با مردمان فارسی زبان است. و دومی یک تهدید رسمی و علنی علیه کرد و ارمنی در شهر ارومیه. قطعنامه صریح اینها نشان دادن راه به نیروهایشان برای کشتار مردمان غیرترک در ارومیه در اولین فرصت ممکن برای پاکسازی عوامل بیگانه از خاک وطن ترک می باشد. جناح دیگری از وطن پرستان هشدار داده است که سرکوب نیروهای پ.ک.ک باید توسط ارتش ترکیه تا مرحله نهایی پیش برود.

قوم پرستان "کردستان شرقی" هم که مشترکاً همراه "برادران ترک" خود از آمریکا پول و دستور می گیرند، همین ادعاهای مشابه را برای بخشهای وسیعی از آذربایجان بعنوان "خاک کرد" و بخشی از وطنشان داشته و آماده تر از اولی ها حاضر به فداکاری در کشت و کشتار و قتل عام در یک مبارزه وطن پرستانه اند. نمونه جنگ قومی نقده در یک آن شهرهای وسیعی در بر می گیرد. جنگ "ترک" علیه "فارس" و وحشت ناکتگ و وسیعتر از

همه، بزرگترین شهرهای ایران و منجمله تهدید می کند. به این لیست جنگ قومی در خوزستان، در بلوچستان و مناطق دیگری را اضافه کنید که به تدریج هویت قومی و عشیره ای در خون شان تزییق می شود. این یعنی بغداد امروز ضربدر ابعادی باور نکردنی. اگر بمباران آمریکا مراکز و سدها و کارخانه هایی را سالم باقی گذاشته باشد، جنگ جویان قوم پرست نه فقط آنها که هر پل و مرکز برق و تلفن و آبی را ویران خواهند کرد.

سپاهیان اسلام، بسیج، حزب اله و ناسیونالیستهای وطن پرستی که از همین امروز به آنها پیوسته اند، هم با توجیه دفاع از اسلام و وطن و تمامیت ارضی هر جنبنده مخالف و معترضی را به رگبار خواهند بست. مردان اینها هم همان خواهند کرد بقیه یوگوسلاوی و بغداد و باکو کردند.

چهار: مجاهد

نقش مجاهد به عنوان یک پای هر نوع سناریوی سپاهی و امروزه به عنوان عامل آمریکا به اندازه ای برای همه روشن است، و ماهیت مجاهد به اندازه ای برای همه افشا شده و خود مجاهد به اندازه ای در جامعه خوشنام، که توضیحی برای نقش شان لازم نیست.

پنج: حزب کمونیست کارگری

خجول ترین نیروی هوادار حمله آمریکا به ایران حزب کمونیست کارگری

انقلاب سوسیالیستی، حقوق خلقها و بمباران ایران

جمال کمانگر

بدون شرح!

اصغر کریمی از رهبری حزب کمونیست کارگری چنین میگوید: (انترناسیونال ۲۱۷)

”در شرایط جنگ و یا فضای جنگی، فرصت هائی بسته میشود اما فرصت هائی باز میشود. در روسیه کارگران به رهبری حزب بلشویک، حکومت تزار را درست در گرمای گرمی و زمایکه حکومت بیش از هر زمان نیرو بسیج کرده بود و همه جا را نظامی کرده بود، سرنگون کردند و به جنگ هم پایان دادند. مردم نه جمهوری اسلامی را میخواهند نه جنگ را، نه نتایج جنگ را. دیگر حاضر نیستند بدبختی های جنگ را هم تحمل کنند. این مهمترین معضل جمهوری اسلامی در شرایط کنونی است. این فرصتی است که این شرایط را علیه خودشان بچرخانیم.“

ابوبکر مدرسی از رهبری سازمان زحمتکشان مهدی در سر مقاله نشریه سازمانش به نام آسوی روزهاست شماره 27 با تیتیر همه ما منتظریم. چنین میگوید:

”در حال حاضر بودن جنبشهای اجتماعی که بتواند تمام شهرهای بزرگ را در بر بگیرد و همچنین ضعیف شدن پایگاه قدرت رژیم به علت فشارهای بیرونی، فاکتورهای است که این وضعیت را برای سرنگونی رژیم به وجود آورده اند. سالها کار تشکیلاتی و آگاه گرانه، گسترش افکار مترقی و اعتماد به خود در روسیه در سال 1917 آن زمان نتیجه داد و حکومت استبدادی تزار را سرنگون کرد. جنگ جهانی اول سرنگونی رژیم به وجود آورده بود. به میدان آمدن زنان زحمتکش و مبارز به خیابانها، باعث طوفانی بزرگ شد که امپراتوری را به زانو در آورد.“

(ترجمه از کردی)

فاشیستها قول رهایی در دوره جنگ را می دهند تا مردم را نسبت به جنگ خوش بین کنند.

مسئله مهم دیگری که اینها باز هم از فرط شادی قادر به دیدنش نیستند این واقعیت است، که بمباران عمر جمهوری اسلامی را طولانی تر و دست آنرا در درندگی بازتر می کند. با شروع بمباران اینها هر جنبنده معترضی را به رگبار می بندند. نه تنها

این، خود متخصصین غرب معتقدند که در صورت بمباران ایران باید عراق و افغانستان را برای اسلامی ها تماما کنار بگذارند. حتی بحث این است که امنیت کشورهای حاشیه خلیج هوادار آمریکا به خطر می افتد. و در پاکستان هم نگران افتادن تسلیحات اتمی این کشور به دست اسلامی ها هستند. حمله به ایران درست مانند مورد عراق اسلام سیاسی را از منطقه و دنیا قوی تر می کند. کسی فراموش نکرده است که قبل از حمله به عراق، چلیبی های آنجا هم مزده قیام علیه رژیم صدام در صورت حمله و جنگ را می دادند.

یک سوال:

آیا پرداختن به دفاع حزب کمونیست کارگری از جنگ آمریکا و سیاست جناح راست هیات حاکمه آمریکا مهم است؟ هم آری، هم نه. توافق اینها با جنگ در بعد اجتماعی استیصال بخشهایی از ناسیونالیسم ایرانی پروغرب را نشان می دهد که از سر ناامیدی به تحولی در داخل به حمله آمریکا و شانس برای سرنگونی در فضای جنگی را در آرزوهایشان دارند. بخش اصلی ناسیونالیسم ایرانی پروغرب کنار جمهوری اسلامی ایستاده است تا از تمامیت ارضی دفاع کند. بخش های حاشیه ای این سنت، بخش های افراطی آن از چپ و راست در استیصال مانده و برای سرنگونی به هر سناریویی تن می دهند. حزب ح ک ک انعکاس جناح چپ این سنت است، که به دلیل حاشیه ای بودن این فشر تاثیر در ایجاد امید به جنگ در جامعه ندارد.

از زاویه سیاسی اما چون این حزب خود را چپ و حزب منصور حکمت می داند، روشنگری برای عناصر سوسیالیستی که در جامعه از آن هواداری می کنند و یا در درون کادرهای خودشان که در مورد سنت سیاسی شان ناروشن اند، جایگاه معینی دارد. بعلاوه تعقیب خط سیاسی اینها در مقاطع مختلف و نشان دادن ناسیونالیسم پروغرب ایرانی به عنوان گرایش مسلط بر جهت گیری های آن از زاویه افشای ماهیت شان اهمیت معنی دارد.

اینها اما شکست آمریکا در عراق امید سوسیالیستی اینها را به یاس تبدیل کرد و مثل همه امیدواران به آن جنگ انشعاب دادند. امروز بار دیگر که آمریکا قصد حمله به ایران را دارد، غنچه های سوسیالیستی اینها شروع کرده اند به شکفتن و قند در دلشان آب شده که سوسیالیسم بوشی در راه است. انتقاد اینها به "نا امیدها" در یافتن این امید جدید است.

دوما: در دوره قبل هم امید اینها به فشار آمریکا و متحدین آن در غرب بود تا سفارتخانه های رژیم در خارج کشور را تعطیل کنند. مطالبه آنها از "جامعه بین المللی" اسم مستعار مراجعه به آمریکا بود. اگر در داخل کشور جنبشی با افق راست و هژمونی ناسیونالیسم پروغرب می توانست سوسیالیسم اینها را پیروز کند، در خارج کشور قبله گاه همان جنبش چرا نباید سفیران سوسیالیست اینها را روانه سفارتخانه ها کند.

اما نکاتی در مورد استدلال مشترک رهبران سازمان زحمتکشان کردستان و حزب کمونیست کارگری در ایجاد تشابه بین اوضاع جنگی در ایران امروز و روسیه آن روز:

اولا، بحث جنگ کلاسیک لشکرها در جبهه ها نیست. همه از حملات هوایی کمتر از دو هفته صحبت می کنند. نتیجتا ما با دوره ای از جنگ دو طرف روبرو نیستیم تا در فضای آن جنگ این دو نیرو هم به سوسیالیسم شان برسند. ثانیاً، بلشویکها از شروع جنگ به این امید که در آن سوسیالیسم شان را برپا می کنند، از آن دفاع نکردند. ثالثاً، امروز یک طرف جنگ که جمهوری اسلامی باشد از طریق امام جمعه هایش مردم را به تظاهرات علیه جنگ فراخوان داده است. امروز پرچم صلح در داخل ایران در دست رژیم است و برعکس تزار کسی را هم به زور به جبهه جنگ اعزام نمیکنند. نتیجتا ایجاد تشابه بین این دو زیادی تصنعی است.

همین حالا در اثر تحریم و فضای جنگی گرانی و فقر به مراتب بیش از چند ماه قبل بالاتر رفته است. حزب کمونیست کارگری اگر واقعا فردا بعد از ویران شدن زیرساخت اقتصادی ایران و از هم پاشیدن پایه های مدنیت آن جامعه انقلاب سوسیالیستی اش را با قدرت همین مردم سازمان می دهد، چرا همین امروز مردم را به مبارزه میلیونی علیه فقر همین امروزشان به میدان نمی کشاند.

برعکس ادعایی که می کنند اینها به مردم می گویند مهم نیست که امروز کاری نمی توانید بکنید، فردا با شروع جنگ تمام قدرت را می گیریم. نتیجتا اینها امروز مانند قوم پرستان و

از صریح هواداری از جنگ برای اینها موانع متعددی دارد: اولاً به لحاظ عقیدتی مثل دوره های اول مجاهد مخالف سلطه جهانی آمریکا بر جهانند. ثانیاً در عرصه زندگی اجتماعی در همین دوره تحریمهای اقتصادی، گرانی و فقر روزافزون در زندگی مردم را شاهداند و جرات حمایت صریح از آنرا ندارند. ثالثاً پذیرش صحنه های کشتار مردم برای امانیزم پوپولیستی اینها راحت نیست. به همین دلیل برای دفاع از حمله آمریکا به ایران، اطلاعیه اینها مملو از معذوراتی شبیه به قطعنامه حزب مشروطه در دفاع از جمهوری اسلامی است. قطعنامه حزب مشروطه در بندهای متعدد توضیح می دهد که سرنگونی طلب است و حتی آنجا که اعلام می کند همراه جمهوری اسلامی خواهد بود آنرا صراحتاً بیان نمی کند بلکه می گوید همراه مردم و همه نیروهایی که از تمامیت ارضی و استقلال وطن دفاع می کنند خواهد بود. اطلاعیه حزب کمونیست کارگری هم در بندهای مختلف توضیح می دهد و توضیح میدهد که مخالف جنگ است.

جایگاه روشن این حزب در کنار نیروهای نظامی آمریکا وقتی روشن می شود که می گوید ایران، عراق و افغانستان نیست. و جنگ مبارزه طبقاتی را تشدید می کند. در عین حال انتقاد می کند به کسانی که از نظر آنها ناامید و بی افق اند. بعداً که رهبران این حزب به تفصیل سیاستشان را توضیح دادند به این نکته "مهم" اشاره می کنند که جنگ می تواند مانند دوره جنگ در روسیه ۱۹۱۷ زمینه انقلاب سوسیالیستی اینها را فراهم کند. جالب این است که سازمان قومی زحمتکشان کردستان هم که مانند اینها عنوان سوسیالیست و چپ را یکدک می کشد، عین همین استدلال "سوسیالیستی" را در دفاع از جنگ آمریکا علیه ایران آورده اند.

اما به دور از شعارهای چپ نمای این حزب، علت پایه ای دفاع اینها از این جنگ چیست؟

ذکر این نکته لازم است که سیاست اینها ادامه خطی است که از قبل دارند و تغییر تازه ای در آن روی نداده است.

اولاً: اینها در دوره قبل هم تمام فاشیستها و قوم پرستان را از هخا و الاحواز گرفته تا پژاک و ترک پرستان را همراهی کردند و تحرک آنها را بخشی از نیروی انقلاب سوسیالیستی شان محسوب نمودند. علت این امر در افق سیاسی آنهاست. اینها سرنگونی می خواهند به هر قیمت. این تمام آرمان شان است که انقلاب سوسیالیستی اش نام نهاده اند. دوره قبل قرار بود جنبش همه با هم سرنگونی سوسیالیسم آنها را پیروز کند. انجمن های اینترنتی اینها قرار بود ابزار رهبری آن انقلاب سوسیالیستی شان باشند. از شانس بد

کشف طبقاتی بودن جامعه، خطر جنگ و حزب کمونیست کارگری ایران

حامد خاکی

خطر جنگ در ایران به درجه ای واقعی است و این واقعیت جریان‌ات و احزاب سیاسی را بعضاً به تکاپو انداخته است. هر کس بنا به منفعت و ماهیت سیاسی - طبقاتی اش موضعی اتخاذ کرده است یا ابراز نظری کرده است؛ جریان‌ات راست همانطور که انتظار می‌رفت یا به سنگر آمریکا و متحدینش خزیده اند یا به حمایت از جمهوری اسلامی برمی‌خیزند.

آنچه به آن چپ اطلاق می‌شود؛ تعدادی سکوت کرده اند، تعدادی اتخاذ موضع کرده اند...

این میان اما موضع و سیاست حزب کمونیست کارگری ایران از همه شنیدنی تر و دیدنی تر است و تاسف برانگیز.

این دوستان با يك عقب گرد سرسام آور دوازده سال به عقب برگشته و مواضع بدترین و بی‌ربط‌ترین منتقدین آن موقع بحث سناریوی سیاه - سناریوی سفید را اتخاذ کرده اند.

دوازده سال پیش (۱۹۹۵) احتمال جنگ در ایران به حد کنونی نبود اما منصور حکمت خطر يك جنگ داخلی و يك هرج و مرج تمام عیار را به درست تشخیص داد و در این باره بحث مفصلی ارائه داد، بحثی راجع به امکان وقوع سناریوی سیاه در ایران، که باعث عکس‌العملهای گوناگونی شد. میان این عکس‌العملها به این بحث نوشته ای از فردی به اسم اوتیس از نشریه کارگر سوسیالیست وجود داشت. که اطمینان خاطر می‌داد که به دلیل وجود طبقات و مبارزه طبقاتی در ایران نگرانی از وقوع سناریوی سیاه بی‌مورد است.

دوازده سال بعد حزب کمونیست کارگری کنونی دقیقاً به همان موضع نشریه کارگر سوسیالیست و نویسنده اش اوتیس رسیده است. از وقتی که بیانیه احزاب حکمتیست و اتحاد کمونیست کارگری در مورد خطر جنگ صادر شده حککا به بهانه های مختلف در مصاحبه ها و نوشته ها و ادبیاتشان سعی کردند نشان دهند که جای نگرانی نیست و همه آنهايي که از حالا فریاد می‌زنند ما اجازه نمدهیم ایران به عراق تبدیل شود و می‌خواهند تلاش کنند در هر صورت شیرازه مدنی جامعه از هم نپاشد، بالکل از اردوی

برخلاف تصورات واهی این دوستان امروز با همان اعلام جنگ تمام شیرازه جامعه آنچنان به هم می‌ریزد که هیچ چیز نرمال نمی‌ماند تا از قواعد نرمال جامعه طبقاتی و مبارزه طبقاتی پیروی کند.

بیانیه این حزب بی‌ربطی این جریان به

کمونیسم کارگری و منصورحکمت را به طرز بی‌نظیری به نمایش می‌گذارد. حزب کمونیست کارگری با دل‌پری تمام احزاب حکمتیست و اتحاد کمونیست کارگری را به راست روی، شکست طلبی و گیج‌سری متهم می‌کند به خاطر اینکه این احزاب خود را موظف می‌دانند که در صورت وقوع جنگ جان و مال و امنیت مردم را حفظ کنند.

بخشی از نقد حککا به حزب حکمتیست که به کرات در مصاحبه ها و سخنرانیها و نوشته هایشان آمده است

وجود گارد آزادی و تاکید این حزب بر این است که گارد آزادی باید حافظ امنیت و مدنیت جامعه باشد و در برابر دسته های گانگستر و قومی و اسلامی و آدمکش جان و مال و امنیت مردم را حفظ کند. این را ماجراجویی می‌نامند، راست روی می‌نامند، و گریز از سوسیالیسم و کمونیسم می‌نامند.

با این معیارها و سیاستهای کنونی حککا، منصورحکمت از همه شکست طلب تر، راست رو تر و گیج سر تر بوده. به بحث "سناریوی سیاه - سناریوی سفید" مراجعه کنید، بخوانید و بیانیه کنونی احزاب حکمتیست و اتحاد کمونیسم کارگری را با محک آن بسنجید و به بیانیه حککا هم توجه کنید. منصورحکمت در بحث مذکور منویسد؛ «میان آنچه یک سناریوی سیاه نامیده ایم با یک تلاطم انقلابی یک دنیا تفاوت هست. بحث سناریوی سیاه صرفاً بر سر وقوع درگیری و کشمکش خونین نیست. تصویر ارتشی که روی مردم شلیک میکند و مردمی که فریاد می‌زنند "توب تانک مسلسل دیگر اثر ندارد" تصویری از یک سناریوی سیاه نیست. این تصویری از یک انقلاب است. در انقلاب مردمی هم خون ریخته میشود. اما مشخصه سناریوی سیاه عنصر استیصال در جامعه است. ناتوانی جامعه در درک اینکه این وضعیت چرا پیش آمده، تا کی ادامه پیدا میکند، چگونه ختم میشود. انقلاب صحنه کشمکش است. کشمکشی، گاه بسیار خونین، که از نظر خود توده مردم برای بهبود اوضاع اجتماعی ضروری شده است. هیچ سیر تحول تاریخی بی‌مشقت پیش نرفته است. اما من سناریوی سیاه را به وضعیتی اطلاق میکنم که در آن صحبت نه بر سر تحول جامعه، بلکه بر سر تخریب چهارچوب مدنی جامعه برخلاف میل و اراده مردم و در متن عجز و استیصال عمومی است.» و در سطور بعدی همان نوشته، می‌نویسد؛ «اگر کار به جنگ داخلی و از هم گسیختگی مدنی

برخلاف تصورات واهی این دوستان امروز با همان اعلام جنگ تمام شیرازه جامعه آنچنان به هم می‌ریزد که هیچ چیز نرمال نمی‌ماند تا از قواعد نرمال جامعه طبقاتی و مبارزه طبقاتی پیروی کند.

بماند که در این جریان به کمونیسم کارگری و منصورحکمت را به طرز بی‌نظیری به نمایش می‌گذارد. حزب کمونیست کارگری با دل‌پری تمام احزاب حکمتیست و اتحاد کمونیست کارگری را به راست روی، شکست طلبی و گیج‌سری متهم می‌کند به خاطر اینکه این احزاب خود را موظف می‌دانند که در صورت وقوع جنگ جان و مال و امنیت مردم را حفظ کنند.

بخشی از نقد حککا به حزب حکمتیست که به کرات در مصاحبه ها و سخنرانیها و نوشته هایشان آمده است

وجود گارد آزادی و تاکید این حزب بر این است که گارد آزادی باید حافظ امنیت و مدنیت جامعه باشد و در برابر دسته های گانگستر و قومی و اسلامی و آدمکش جان و مال و امنیت مردم را حفظ کند. این را ماجراجویی می‌نامند، راست روی می‌نامند، و گریز از سوسیالیسم و کمونیسم می‌نامند.

با این معیارها و سیاستهای کنونی حککا، منصورحکمت از همه شکست طلب تر، راست رو تر و گیج سر تر بوده. به بحث "سناریوی سیاه - سناریوی سفید" مراجعه کنید، بخوانید و بیانیه کنونی احزاب حکمتیست و اتحاد کمونیسم کارگری را با محک آن بسنجید و به بیانیه حککا هم توجه کنید.

منصورحکمت در بحث مذکور منویسد؛ «میان آنچه یک سناریوی سیاه نامیده ایم با یک تلاطم انقلابی یک دنیا تفاوت هست. بحث سناریوی سیاه صرفاً بر سر وقوع درگیری و کشمکش خونین نیست. تصویر ارتشی که روی مردم شلیک میکند و مردمی که فریاد می‌زنند "توب تانک مسلسل دیگر اثر ندارد" تصویری از یک سناریوی سیاه نیست. این تصویری از یک انقلاب است. در انقلاب مردمی هم خون ریخته میشود. اما مشخصه سناریوی سیاه عنصر استیصال در جامعه است. ناتوانی جامعه در درک اینکه این وضعیت چرا پیش آمده، تا کی ادامه پیدا میکند، چگونه ختم میشود. انقلاب صحنه کشمکش است. کشمکشی، گاه بسیار خونین، که از نظر خود توده مردم برای بهبود اوضاع اجتماعی ضروری شده است. هیچ سیر تحول تاریخی بی‌مشقت پیش نرفته است. اما من سناریوی سیاه را به وضعیتی اطلاق میکنم که در آن صحبت نه بر سر تحول جامعه، بلکه بر سر تخریب چهارچوب مدنی جامعه برخلاف میل و اراده مردم و در متن عجز و استیصال عمومی است.» و در سطور بعدی همان نوشته، می‌نویسد؛ «اگر کار به جنگ داخلی و از هم گسیختگی مدنی

پوپولیسیم دو بار تکرار میشود!

علی جوادی

میگویند تاریخ دو بار تکرار میشود. یک بار بصورت تراژیک و بار دیگر بصورت یک کمدی مضحک. تجربه سیاسی من میگوید پوپولیسیم هم دو بار تکرار میشود. یک بار بصورت کلاسیک و بار دیگر در شکل پلاستیکی و مضحک. حکایت خط مشی رهبری کنونی حزب کمونیست کارگری (حکک) است. بار اول در دوران جنگ ارتجاعی ایران و عراق شاهد بروز این سیاست پوپولیستی بودیم و این بار در شرایطی که تقابل دو قطب تروریسم جهانی خطر جنگ را بالای سر جامعه قرار داده است. لازم نیست به نسل گذشته متعلق بود تا با این تاریخ و دقایقش آشنایی کامل داشته باشیم. تکنولوژی معاصر دسترسی همگان به این تاریخ را کاملاً تسهیل کرده است. اما ماجرا چیست؟

و جنگ داخلی برایشان بازی جدیدی بود که در زمان جنگ باید به آن مشغول میشدند. این جریانات به سرعت چه در زیر نقد رادیکال و کمونیستی مارکسیسم انقلابی و چه در مواجهه با واقعیات خشن زندگی حاشیه ای و ایزوله شدند. این هم یکی دیگر از ویژگی های شرایط جنگی است. جنگ جریانات سست را سرعت حاشیه ای و به کناری میزند. نخستین ضربات واقعیت به سرگیجه این جریانات پایان میدهد و در زمین واقعی زمین گیرشان میکند. سنوآل اما این است؟ در کدام زمین؟

این مجموعه پوپولیستی در دور اول به شکل دراماتیکی به پایان رسید. "راست" و "چپ" این جنبش پایان غم انگیزی داشتند. بسیاری از شریفترین انسانها، بسیاری از دوستان و آشنایان ما، اگر زنده ماندند و جانی بدر بردند، در زمره تلفات سیاسی و انسانی این جنگ بودند. جنگ هم در سال ۶۷ با سر کشیدن جام زهر توسط خمینی در شرایطی که جامعه در آستانه فروپاشی قرار گرفته بود، پایان پذیرفت. از ارتش و سپاه سرمایه چیز چندانی باقی نمانده بود، در حال فروپاشی بودند. جنگ با قتل عام بیش از ده هزار زندانی سیاسی در مرداد و شهریور ۶۷ در آخرین پرده تلخ و خونین خود و نابودی یک میلیون انسان بیگناه به پایان رسید. برای ما که در زمره شاهدان و نزدیکان این رویدادهای تلخ بودیم، برای ما که شاهد شکست پوپولیسیم و تهاجم ارتجاع هار اسلامی در اشکال گوناگونش بودیم، چنین سرنوشتی غیر مترقبه نبود. تلخ و بسیار دردناک بود، اما قابل پیش بینی بود.

به دوران حاضر بر گردیم. تاریخ را باید به گذشتگان سپرد. هر چند که برخی رویدادها و خاطرات مانند کوهی بر ذهن سنگینی می کنند. بنظر برخی از وقایع آن دوران به شکل غریبی بر حال تکرارند. ابرهای تیره جنگی بر فراز جامعه به حرکت در آمده اند. خطر چشم انداز یک فاجعه خونین جامعه و انسانیت را تهدید میکند. رژیم اسلامی از هر سو تعرض خونینی را علیه مردم سرنگونی طلب آغاز کرده است. آیا میتوانند شهریور خونین و ۳۰ خرداد را تکرار کنند؟ بعید است. امکانات و حوزه مانورشان بشدت متفاوت و محدود است. با جامعه متفاوتی در تقابلند. با مردمی سرنگونی طلب در جدال قرار دارند. مردمی حکم به سرنگونی شان داده اند. ما اجازه نخواهیم داد. در طرف دیگر برخی نیروهای سیاسی هر چند که نام و نشانی دیگری دارند، بنظر بعضا سنتهای سیاسی یکسانی را حمل میکنند. تشابهاتی این دو تاریخ را به هم متصل میکند. به یک تشابه اشاره میکنم. نئو پوپولیسیم خط رهبری کنونی حکک به شکل باور نکردنی ای به مواضع سنتی سازمان پیکار در سالهای ۵۹ و ۶۰

نزدیک شده است. همان شاعران، همان قالبیهای ظاهرا رادیکال، همان چشم پوشیدن از مخاطراتی که جامعه و زندگی را تهدید میکند. همگی یکسان و مشابه اند. برای اثبات این "اتهامات" به گفته ای از رفیق اصغر کریمی توجه کنید:

"در شرایط جنگ و یا فضای جنگی، فرصت هائی بسته میشود اما فرصت هائی باز میشود. در روسیه کارگران به رهبری حزب بلشویک، حکومت تزار را درست در گرمای گرم جنگ و زمانیکه حکومت بیش از هر زمان نیرو بسیج کرده بود و همه جا را نظامی کرده بود، سرنگون کردند و به جنگ هم پایان دادند." (انترناسیونال شماره ۲۱۷) ذکر چند نکته حائز اهمیت است.

یک ویژگی اصغر کریمی این است که اسیر عبارات پردازیهایی پوچ نمیشود، حرفش را بدون بسته بندی میزند. "فرصت هائی باز میشود". آنچه که گفته شده اما جوهر و چکیده سیاست جدید رهبری کنونی حکک است. اما کدام فرصتها؟ "فرصتهایی" که بمب افکنهای ب ۵۲، موشکهای کروز، و هزاران تن بمب و بمبهای سنگر شکن فراهم میکنند؟ "فرصتهایی" که انفجار اتمی در مراکز هسته ای ایجاد میکند؟ "فرصتهایی" که تشعشعات رادیو اکتیو بوجود می آورند؟ "فرصتهایی" که نابودی بخشهایی از شیرازه جامعه ایجاد میکند! تاسف آور و باور نکردنی است. جامعه عراق در برابر چشمانمان است. هر روز بیش از ۱۰۰ نفر در عملیاتی نظامی بزرگترین ماشین میلیتاریسم سرمایه و تروریسم اسلامی جان خود را از دست میدهند. بیش از یک میلیون نفر در چند سال گذشته در اثر جنگ بطور مستقیم و غیر مستقیم جان خود را از دست داده اند. آیا این گوشه ای از آن "فرصتهایی" است که قرار است، فراهم شود؟ این منطق را تا کجا میتوان کش داد؟ آیا اعدام ها و سنگسارها هم در زمره چنین "فرصتهایی" هستند؟ آیا تیربارانها و قتل عامها هم "فرصتند"؟ آیا شکل گیری احتمالی سناریوی سپاه هم "فرصت" است؟ آیا این مردم بخت برگشته برای مبارزه و اعتراض نیازمند "فرصتند"؟ جنگ "فرصت" ساز نیست. بمبها "فرصت" ساز نیستند. ما اذعان میکنیم که برای نابودی چنین "فرصتهایی" تلاش و مبارزه میکنیم. آنچه "فرصت" نامیده میشود، ضد "فرصت" است. ارتجاع محض است. سپاهی و تباهی است. قربانیان این جنگ عادی ترین مردم عادی هستند. قربانیان این جنگ کارگرانی هستند که حتی در زمان پرتاب موشکها هم اجازه پناه بردن به پناهگاهی را هم ندارند.

اما نه! نمیتوان باور کرد! بیایید امیدوار باشیم که نویسنده این سطور بدنبال



تئوریها به اسم کمونیسم کارگری اعتراضی ندارد یا اصلاً شك نمی کند. مطمئناً سن بخشی از اعضا و کادرهای این جریان اجازه می دهد که زمان و شرایط و خود بحث "سناریوی سپاه سناریوی سفید" را بیاد بیاورند و به یمن انترنت و امکانات زیاد بقیه نیز می توانند این مباحث و آن موقعیت را مطالعه کنند و در صورت تمایل بفهمند.

حزب کمونیست کارگری با این ژستهای چپ و رادیکال در واقع تئوری برای بی وظیفه گی و پوپولیسیم شدید خود می تراشد وگرنه درک اینکه يك جریان کمونیستی در برابر این مخاطرات بدون هیچ تردیدی باید از مدنیت جامعه و امنیت و آسایش مردم دفاع کند چندان نبوغ فکری خاصی نمی خواهد، علی الخصوص که در این جنبش این مباحث و مخاطرات موجود ناشناخته و تازه نیستند. برای هر فرد کمونیستی که تردیدی داشته باشد کافی است به اوضاع و احوال نگاهی بکند و مقایسه ای بکند با شرایطی که منصور حکمت هشدار وقوع يك سناریوی سپاه را داد و وظایفی که او برای کمونیستها در يك چنین اوضاع و احوالی بر می شمارد.

مساله اما این است که حزب کمونیست کارگری خیال دارد با تردستی کامل از حملات هوایی جنگنده بمب افکنهای آمریکائی با درست کردن يك سایت انترنتی دیگر (لايد با اسم جبهه سه و نیم) قیام و انقلاب کارگری از کلاه در بیاورد. اگرچه در آن موقع برای همه کمونیستهای جدی کارهای زیاد و هرکولی ای وجود خواهد داشت اما امیدوارم فرصتی باشد به این شعبده بازی تخیلی بی نظیر نگاهی بکنیم.

اینها مقدمات است متن اصلی این (SCIENCE FICTION)

حزب کمونیست کارگری را در سایتی که موقع جنگ می سازند در اطلاعیه هایی با تیتیر "محکوم می کنیم" بخوانید.

چنین "فرصتهایی" نباشد. من هنوز امیدوارم. من اصغر کریمی نویسنده این "فرصتها" و احساسات انسانی اش را شخصاً میشناسم. به انگیزه و تلاشهای انسانی اش ارج میگذارم. اما در عین حال میدانم که اومانیسیم در اسارت پوپولیسیم به چه پدیده معوج و نامانوسی بدل میشود. آنچه "فرصت" نامیده میشود در حقیقت دریچه ای است که از آن سیر سرآشینی و دوری هر چه بیشتر این حزب از کمونیسم کارگری فراهم کرده است. "فرصتی" برای سقوط است. باید برحذر بود.

اما کدام تحلیل این دوستان به "راست" چرخیده ما را در چنین موقعیت

ایران قرار گرفته است ما با ۳ جبهه روبرویم.

- دسته ای جنگ را در جهت منافع خود و آن را یگانه راه رسیدنشان به قدرت میدانند. گیریم این حاکمیت بر ویرانه های يك کشور و بر مردمی فاقد سرپناه و نان سفره روزانه و فاقد امنیت و حرمت و آزادی باشد. جنگ برای اینها تنها دریچه دستیابی به هر اندازه تسلط سیاسی و مالی بر ولو منطقه یا شهر و چند روستا در ایران است.

- طیف دیگری شانس شریک شدن در قدرت را در کنار جمهوری اسلامی جستجو میکنند.

هردوی این افقها و تلاشها و آرزوها به اندازه هم محکوم و مضموم و در ضدیت با منافع مردم و در ضدیت با امنیت و آزادی و رفاه و خوشبختی مردم ایران - و بالاخره طبقه کارگر و مردم ایران اعم از زن و مرد و کودک و پیر و جوان اند که منفعی جدا از جنگ و جدا از جمهوری اسلامی دارند. و هم جنگ و هم رژیم اسلامی را دشمن امنیت و آزادی و رفاه و حرمت انسانیشان میدانند.

جنگ و سرنگونی دوساله غیر قابل تفکیک اند. تا جمهوری اسلامی هست جنگ هست. جبهه اصلی جنگ این رژیم علیه مردم ایران است. با طبقه کارگر با زنان و جوانان و با هر صدای آزادیخواهی و علیه انسانیت و مدنیت و رفاه و خوشبختی است.

نتیجه جنگ بسیار محتمل آمریکا و یا اسرائیل علیه ایران نه سرنگونی این رژیم بلکه بیشتر کردن طول عمر آن است. این را خود جنگ طلبان میگویند. در نتیجه، خاتمه دادن به جنگ و تباهی مردم ایران تنها با خاتمه دادن به عمر جمهوری اسلامی ممکن است. این حکمی و تلاشی عادلانه و انسانی و بی برو برگرد است.

باید صفی از مردم و بدو از احزاب و سازمانها و شخصیتها و نهادهای مدنی و انسانی را برای این هدف تشکیل داده و به میدان آورد.

با این مقدمه سراغ تحرکاتی میرویم که این روزها در ایران در جریان است.

"کانون مدافعان حقوق بشر" به ریاست شیرین عبادی کمیته ای به نام "کمیته موقت صلح" تشکیل داده و متعاقبا عبادی در اجلاسی که روز دوشنبه ۲۸ آبان فراخوان داده است، ایجاد "شورای ملی صلح" را اعلام کرده است.

در بیانات و سخنرانیهای این نشست مطبوعاتی، شعارهایی مطرح شده است که جایگاه این نهضت صلح طلبی کانون شیرین عبادی و همکاران و همفکرانش را تعیین میکند.

خودآگاهی مردم ایران به آنچه که در دل این حرکت و ماجراها میگذرد امری حیاتی و تنها راه مقابله با مضرات این سیاستها و اقدامات به نفع مردم است. اجازه بدهید ببینیم تلاش خانم عبادی و همفکران ملی مذهبی و همکارانش در میان روشنفکران لیبرال و شخصیتهای

است. زندگی مردم و امر سیاسی را مشکل و پیچیده میکند. ما برای پایان دادن فوری جنگ در صورت وقوع آن تلاش خواهیم کرد. مبانی استراتژی سیاسی ما در شرایط جنگی تغییری نمیکند. ما در جبهه آزادی، برابری، و رفاه مردم برای پایان دادن به جنگ و پایان دادن به حیات جمهوری اسلامی همزمان مبارزه میکنیم. هیچگونه همسویی برای ما با هیچکدام از دو قطب این تخصام ارتجاعی مجاز نیست. ما تلاش میکنیم که مبارزه علیه جنگ را به مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی گره بزنیم. ما برای قطع فوری جنگ و تحریمهای اقتصادی، سرنگونی رژیم اسلامی و استقرار فوری سوسیالیسم مبارزه میکنیم. همسویی ما با امر آزادی و انقلاب کارگری است.

جنگ خواهی در کنار آمریکا، صلح طلبی در کنار جمهوری اسلامی، دو روی یک سکه!

منظر محمدی

خطر جنگ واقعی است. مردم ایران تا انفجار بمبهای ویرانگری که تباهی کامل را به دنبال خواهد آورد فاصله چندانی ندارند.

جمهوری اسلامی خود عاملی در ایجاد جنگ است. این رژیم با یا بدون جنگ عامل تباهی فیزیکی و روحی دهها میلیون مردم ایران بوده و هست. تا جمهوری اسلامی سر پا است مردم ایران آب خوش از گلویشان پایین نمیرود. تنها شانس و راه نجات از این وضع فلاکتبار، سرنگونی جمهوری اسلامی است. مردم ایران شایسته جامعه ای آزاد و برابر و فارغ از تبعیضهای مذهبی و قومی و جنسی اند.

به رسمیت شناختن این حقوق انسانی برای بیش از ۷۰ میلیون زن و مرد و کودک و پیر و جوان در ایران کار سختی نیست. اما برای خلیپها این کار شدنی نیست. اپوزیسیون بورژوازی رژیم چه در بیرون و چه در درون حاکمیت نه تنها این حقوق را برای مردم ایران برسمیت نمیشناسند بلکه از بیخ و بن با آن بیگانه اند.

در مصافی که پیشاروی ما و مردم

و احزاب بورژوا در دست گرفتند. بلشویکها با سرنگونی کرنسکی به جنگ و مصائب آن پایان دادند. اما نه در گرماگرم جنگ جهانی اول بلکه سه سال پس از جنگ. سه سال پس از اینکه صدها هزار نفر جانشان را در جبهه های جنگی و در ارتش چند میلیونی تزار از دست داده بودند. قحطی و گرسنگی و بی خانمانی و تیرباران سربازان فراری یک واقعبیت تلخ جنگ بود. فرار سربازان از جبهه ها همگانی شده بود. اوج بسیج جنگی نبود، اوج نفرت از ادامه جنگ توسط دولت کرنسکی بود. بلشویکها به جنگ خاتمه دادند. "نه به جنگ" اصلی ترین شعار و پرچمی بود که اذهان را به طرف بلشویکها چرخاند و آنها را در راس شوراها و اعتراضات کارگری قرار داد. اما بلشویکها هیچگاه برای سازماندهی قیام به دنبال "فرصتهای" جنگی نبودند. جنگ حلقه و فرصتی در استراتژی سیاسی بلشویکها در تصرف قدرت سیاسی نبود. واقعبیت دهشتناک و یک داده سیاه تلخ زندگی و شرایط فعالیت سیاسی بود. مساله این است که اگر جنگی در کار نبود، اگر جنون اولیه جنگی که بسیاری از توده های کارگر روسیه را به سمت سیاستهای ناسیونال شوونیستی سوق داده بود، نبود، بلشویکها شاید بسیار زودتر و بدون تحمل چنین فجایی در جامعه میتوانستند به عمر حکومتهای وقت خاتمه دهند. بلشویکها سیاست انترناسیونالیستی خود را در مقابل هر گونه ناسیونالیسم و دفاع طلبی ناسیونالیستی اعلام کردند. در جنگ جهانی سرمایه به دفاع از بورژوازی خودی برنخاستند. واقعبیت این است رهبری حکم که اینگونه به جنگ می نگرد در حلقه های بعد نیز جنگ را اهرم و پلکانی برای پیشرفت به سوی اهدافش می شمارد. آیا هدف وسیله را در نزد این رفقا توجیه نمیکند؟ و این متأسفانه یعنی نزدیکی به سیاست

شناخته شده نیروهائی در اپوزیسیون ایران که سرنوشت خود را به جنگ و ماشین میلیتاریسم آمریکا گره زده است.

تشابه سیاستهای رهبری کنونی حکم با سیاستهای سازمان پیکار در سالهای ۵۹ و ۶۰ فقط در سیاست این جریانها در قبال جنگ نیست. فصل مشترکها عمیق تر است. سؤال این است که چنانچه این نیرو این سیر عبور از کمونیسم منصور حکمت را همچنان طی کند، سیاستهای این سازمان را در همسویی با کدام نیروها قرار خواهد داد؟ چه تغییری در مکان اجتماعی این جریان صورت خواهد گرفت؟ باید دید و باید امیدوار بود که این نیرو پیش از آنکه دیر شود، بخود آید.

سیاست کمونیسم کارگری منصور حکمت در قبال چنین جنگی اما روشن است. جنگ یک واقعبیت خشن و خونین

ناهنجاری قرار میدهد؟ مبانی و پایه های تحلیل شان کدام است؟ دو فاکتور توضیح دهنده چنین نگرشی است: ۱- جنگ عاملی در تضعیف رژیم اسلامی است. رژیم اسلامی تضعیف شده، "فرصت" مناسبی برای مردم در کمین نشسته است. چگونه؟ بنظر چندان مهم نیست! گویا رژیم اسلامی بیشتر قربانی جنگ است تا مردم زحمتکش. ۲- جنگ و تحریم اقتصادی عاملی در جهت گسترش اعتراضات مردم در جامعه است. این دو رکن نگرشی است که جنگ را در اذهان رهبری حکم به پدیده ای "فرصت" ساز تبدیل میکند. گوشه هایی از چنین مبانی تحلیلی "زمختی" در نوشته ها و مصاحبه های برخی دیگر از مسئولین حکم نیز قابل مشاهده است. بی جهت نیست که تحریمهای بانکی را محکوم نمیکند. بر عکس محکوم کننده تحریم ها را محکوم میکنند. در این نگرش جنگ نه عاملی در دست ارتجاع برای تعرض به جامعه و قیچی کردن مبارزات اجتماعی مردم بلکه از قرار حلقه ای در گسترش اعتراض و نارضایتی است. در تحلیل پی آمدهای جنگ به تاثیر جنگ بر رژیم متمرکز میشوند. در این نگرش جنگ ادامه سیاست ارتجاع اسلامی و میلیتاریسم سرمایه علیه جامعه و مردم نیست. کل این نگرش وارونه و بیمارگونه است. این خط مشی در امتداد خود به این نگرش چپ پوپولیستی میرسد که انقلاب کارگری را ناشی از فقر و فلاکت بیشتر مردم می بیند. گسترش اعتراضات را ناشی از استیصال و ناچاری مردم میدانند. اما چنین سیاست و نیرویی به سرعت در جامعه بی ربط و حاشیه ای خواهد شد. سرعت رو در روی واقعبیت زندگی مردم قرار خواهند گرفت. تاریخ مملو از حاشیه ای شدن چنین نیروهائی در شرایط سخت سیاسی است. چرخش به راست رهبری حکم تاسف بر انگیز است.

اما این پایان ماجرا نیست. الگو پردازی ساده انگارانه، سطحی نگری، قربینه سازیهای کودکانه، عدم آشنایی با شرایط واقعی تاریخی گوشه دیگری از سیاست و روشی است که باید برای توجیه این سیاستهای ضد اجتماعی در قالب "چپ" و "رادیکال" بکار گرفته شود. به این رفقا باید یاد آوری کرد که بلشویکها در قیام اکبر و نه در انقلاب فوریه حکومت کرنسکی و نه حکومت تزار را سرنگون کردند. سازمان بلشویکها در زمان انقلاب فوریه فاقد رهبری منسجم و شکل گرفته ای بود.

انقلاب فوریه برای بسیاری از سازمانها و از جمله بلشویکها یک رویداد غیر مترقبه بود. آمادگی از پیشی نداشتند. رهبران اصلی شان در تبعید و یا در زندان بودند. تزار در انقلاب فوریه بزیر کشیده شد و قدرت را نه کارگران و بلشویکها بلکه نیروها

گرای و تمامیت ارضی خواهی هر صدای مخالف و حق طلب را در ایران خفه خواهد کرد. تازه اگر صدایی برای بلند شدن باقی بماند!

ما موظفیم و باید به مردم ایران بگوییم: مردم! ضدیت با جنگ از ضدیت با جمهوری اسلامی جدا نیست. مبارزه علیه جنگ با تشدید مبارزه علیه جمهوری اسلامی ممکن است. صلح و آرامش و امنیت و آزادی و رفاه ما و فرزندانمان تنها و تنها با حذف و کنار زدن این رژیم ممکن است.

اینکه رهبران و فعالین جنبشهای اجتماعی کارگر، زن، جوان، دانشجو و روشنفکران مترقی و دیگر اقدار جامعه چگونه و به چه شیوه ای مبارزه بی امان خود را علیه استبداد و تبعیض و ستم و سرکوب به پیش میبرند، مساله ای است که جواب خود را دارد. نگاهی به اعتصابات کارگری و از جمله کارگران شرکت واحد، نیشکر هفت تپه و غیره، کارگران و دانشجویانی که هم اکنون در زندان جمهوری اسلامی اند، مخالفت با تبعیض و آپارتاید جنسی که خواستی میلیونی است. دهها و صدها مبارزه روزمره فردی و اجتماعی که در جلو چشمان ما صورت میگیرند و علیرغم اینکه بخشا سرکوب میشوند و به خون میغلطند... مصافهای مردم با جمهوری اسلامی را تشکیل میدهد.

فضای جنگی و خود جنگ و ندای صلح طلبی لیبرالها و ملی مذهبی ها در کنار جمهوری اسلامی هر دو در جهت خفه کردن و از صحنه خارج کردن این صداها و مبارزات است. در این اوضاع و احوال راه انداختن کمپین فریبده تحت نام صلح طلبی، خاک پاشیدن به چشم مردم، خلع سلاح آنها و انداختنشان به دامن رژیم است.

طرفداران جنگ و آنهایی که برای رسیدن به قدرت و مال و مکننت به جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران چشم دوخته اند، خود داستان دیگری است. اینها خود و طرفدارانشان را گول میزنند و اگر بتوانند بخشی از مردم را در انتظار و بی اراده نگه میدارند. چرا که جنگ، طول عمر جمهوری اسلامی را بیشتر میکند. روای شیرین دستیابی به قدرت از جانب اینها پوچ و دست نیافتنی است.

بنا بر این،

اولاً برای ما خودآگاهی مردم به سیاست ضد انسانی طرفداران جنگ و همکاران آمریکا، حیاتی است. ما باید در مقابل این خیز برداشتن ضد مردمی جریانات قوم پرست و گروههای فاشیست و مذهبی به کسب قدرت از قبل جنگ و خانه خرابی مردم سدی ببندیم. حتی اگر به فرض اینکه، حمله نظامی آمریکا یا اسرائیل کنترل رژیم را بر گوشه ای از ایران مختل کند، ما

فروپاشی شیرازه مدنیت و امنیت جامعه را به دنبال خواهد داشت. ویرانی و فلاکت و هرج و مرج و جنگ قومی و مذهبی را به مردم تحمیل خواهد کرد.

بنا بر این تشخیص عواقب ویرانگر و مرگبار این جنگ هنر نیست. تنها جریانات قوم پرست و فاشیست و دارو دسته های گانگستری اند که از قبل جنگ و خانه خرابی مردم نفع میبرند و بهمین دلیل در کنار آمریکا قرار میگیرند. اما مخالفت با جنگ به خودی خود و به تنهایی هم کافی نیست.

هرضدیت و مخالفتی با جنگ اگر پرچم ضدیت و مخالفت با جمهوری اسلامی و طرح مطالبات آزادیخواهانه و انساندوستانه طبقه کارگر و مردم وزنان و جوانان ایران را به همراه خود نداشته باشد، پوچ است، فریبنده است، در کنار جمهوری اسلامی است و مردم را به سیاهی لشکر رژیم اسلامی تبدیل خواهد کرد. این هم یک راه تقویت و تحکیم رژیم و افزودن به عمر او است.

مبارزه برای آزادیهای سیاسی و مدنی، آزادی بیان و تشکل و اعتصاب، برابری زن و مرد، حقوق شهروندی مساوی برای همگان فارغ از ملیت و زبان و مذهب، جدایی کامل دین از دولت و برسمیت شناختن حق مردم در تعیین سرنوشت خود... امروز بیشتر از هر زمان دیگری در اولویت مبارزات حق طلبانه مردم ایران قرار دارند. اگر قرار است نیرویی جمع و بسیج شود بدوا حول این مطالبات انسانی است.

جمهوری اسلامی صلح طلب امروز نه تنها خود یک عامل در ایجاد جنگ و درگیری بوده و هست، بلکه یک استبداد سیاه و یک عامل فقر و فلاکت و بیحقوقی و تبعیض و پایمال کننده

حرمات انسان در جامعه ایران است. هیچ نیروی سیاسی و هیچ جریان و شخصیت اجتماعی و فرهنگی مترقی و هیچ انسان شرافتمندی نباید به بهانه ضدیت با جنگ، در کنار جمهوری اسلامی قرار گرفته و یا با سیاستهای "صلح" و آشتی خواهی این رژیم تداعی شود. این برای مردم ایران غیر قابل قبول و غیر قابل بخشش است.

هر اندازه انساندوستی و دلسوزی به خاطر عواقب جنگ خانمانسوز، برای یک لحظه هم نباید و نمیتواند جمهوری اسلامی را دور زده و از تعرض مردم مصونش دارد.

ملی گرایی و صلح خواهی "شورای ملی صلح طلبی" عبادی و همکارانش، چیز جدید و متفاوتی از آنچه که جمهوری اسلامی میگوید، نیست.

رژیم اسلامی و دولت احمدی نژاد امروزه ملی تر و صلح طلب تر از همه اپوزیسیون ملی مذهبی و لیبرال است. اگر جنگ هم بشود و همه ما و مردم خانه خراب بشویم، جمهوری اسلامی با همان شعار صلح و ملی

و باز مردم ایران از این خانم ها و آقایان میپرسند، شما صلح میخواهید، جمهوری اسلامی هم صلح میخواهد. اگر جنگ هم بشود شما نمی توانید جلوش را بگیرید. تازه آنوقت رژیم که همه امکانات مالی و نظامی را در اختیار دارد از همه شما ها برای نشان دادن عکس العمل آماده تر و قوی تر است و در مقابل دشمنی که "تمامیت ارضی" و "انرژی هسته ای حق مسلم ما است" را بخاطر انداخته بهتر میتواند بایستد... بنا بر این چرا ما مردم باید به شعار صلح دوستی شما توجه نشان بدهیم؟ چرا مردم دور شما بسیج شوند؟ تازه اگر صحبت از میتینگهای بزرگ هم هست، جمهوری اسلامی صدها هزار نفریش را هم سازمان میدهد. کافی است چهار نفر از شماها با پرچم صلحدوستی و ضدیت با جنگ به خیابان بروید هزاران حزب الله و بسیج و غیره با پرچم الله اکبر جمع میشوند و صدایشان هم از صدای شماها بلندتر است.

جواب صلح دوستان ما به این مردم چیست؟ درک این مساله بسیار ساده سیاسی، عقل بالایی نمیخواهد که، صلحدوستان طرفدار تمامیت ارضی و امنیت با هر نیت خیری که ممکن است داشته باشند، خواسته یا ناخواسته منافع جمهوری اسلامی را نمایندگی و به آن خدمت میکنند، نه منافع مردم ایران!!

شعار ضدیت و مخالفت با جنگ و هر اقدامی علیه جنگ را اگر از مبارزه ای بی امان برای سرنوشتی رژیم جدا کنی، شعاری تو خالی و پوچ است. این موضعگیری نه جلو جنگ را میگیرد و نه امنیت و آزادی و مدنیت و حرمت انسانی را به جامعه ایران برمیگرداند. منفعت این سیاست تنها به جیب جمهوری اسلامی میروید.

مردم ایران حق دارند فکر کنند، نگران باشند و بپرسند که آیا کمپ "شورای ملی صلح" و طرفداران آن آن، یک نهضت جدید اصلاح طلبی و سازش با جمهوری اسلامی نیست؟ اگر کسی فکر میکند با پروژه آشتی دادن جمهوری اسلامی با آمریکا جلو جنگ را گرفته است متوهمی بیش نیست. هم دولت بوش از سر استیصال به این جنگ نیاز دارد و هم جمهوری اسلامی تا به آخر بر منافع خود پای میفشرد. حتی تسلیم رژیم در آخرین لحظات هم صورت مساله را برای مردم ایران تغییر نمیدهد. آشتی دادن دولت بوش یا اسرائیل با جمهوری اسلامی کار مردم ایران نیست. مردم نه عامل این جنگ اند و نه میتوانند میانجی صلح اش باشند. گیریم رژیم دست از غنی سازی برداشت. آنوقت کار صلح خواهان تمام است. آنوقت باز روز از نو و روزی از نو به سیاست اصلاح طلبی و دربروزگی از جمهوری اسلامی ادامه خواهند داد.

مردم ایران با جنگ مخالفند. این جنگ

فرهنگی و غیره به کدام سو میروند؟ نگاهی به مطالبات و شعارهای حاضرین در اجلاسی که کانون یا کمیته صلح عبادی فراخوان داده است به روشنی جایگاه این جماعت را در معادلات سیاسی و اجتماعی ایران در صورت بروز جنگ تعیین میکند:

عزت الله سبحانی: در حمله مغول تجزیه ایران اتفاق نیفتاد ولی امروز در برابر خطر تجزیه قرار داریم. شیرین عبادی: انرژی هسته ای حق مسلم ما است. البته در کنار این امنیت هم میخواهیم.

ابراهیم یزدی: تمامیت ارضی ایران برای اولین بار در معرض خطر است.

این تم صحبت و مواضع همه شرکت کنندگان و سخنرانان این نشست است. بگنیم که گاهی در حاشیه هم غرو لندی در مورد اینکه دولت ایران هم باید به خواستهای مجامع بین المللی توجه کند و تحریک نکند و غیره داشته اند.

با این سیاست و شعارها، کمپ صلح طلبی شیرین عبادی لیست بلندی از احزاب بورژوازی و ملی مذهبی و لیبرال و شخصیتهای سیاسی و روشنفکران این طیف از لس آنجلس تا تهران و مشهد و قم را در برمیگیرد. داریوش همایون میگوید: "جنگ تمامیت ارضی ایران را به خطر میاندازد و برای جلوگیری از آن در کنار جمهوری اسلامی قرار خواهیم گرفت."

ابطحی و خاتمی و رفسنجانی و انجمن های اسلامی هم جنگ نمیخواهند. دولت احمدی نژاد هم جنگ نمیخواهد.

به این اعتبار همه اینها صلح طلب اند. جمهوری اسلامی هم می گوید انرژی هسته ای حق مسلم ما است...

مردم ایران میپرسند که پس تفاوت در چیست؟

شعار "صلح" به خودی خود و در زمانیکه خطر فرود آمدن بمب بر سر مردم وجود دارد، میتواند شعار مطلوبی باشد، میتواند مردم را دور خود جمع کند. میتوان جنبشی اجتماعی و تظاهرات توده ای را حولش سازمان داد.

اما مگر قرار است که با که صلح کند؟ دولتای آمریکا و اسرائیل با هر بهانه ای تدارک کامل یک حمله نظامی را دیده اند. و جمهوری اسلامی در عین حالیکه واقف است جنگ عمرش را طولانی میکند، اما حاکمیت بر مملکتی با ثروتهای سرشار را بر کشوری جنگ زده و ویران ترجیح میدهد و بنابراین صلح طلب است،

روشنفکران صلح دوست و همراه عبادی در همین اجلاس گفته اند: "اگر حکومت ایران به همین کانون مدافعان حقوق بشر و خانم عبادی اجازه بدهد، میتواند مردم را علیه جنگ بسیج کند. میتوانیم میتینگ های ضد جنگ برگزار کنیم بدون آنکه سیاسی باشد و با جنگ طلبی مبارزه کنیم!"

هستند. تا بخوانید از خطرات و عواقب "جنگ" با این رژیم، پرهیز میدهید. اما هرگز از خطرات و عواقب "نه جنگ" و ادامه حیات این رژیم و اینکه چه جنگهای هولناکتری را اجتناب ناپذیر می‌کند، چیزی نمی‌گویند." (تاکیدها از من است.)

امروز در قرن ۲۱ در بحبوحه یک کشمکش سیاسی که ضدیت با مذهب یک چهره بارز آن در ایران شده، چه کسی حاضر میشود با یک سازمان مذهبی و با جریانی که مذهب رگ و ریشه همه چیز آنرا تشکیل میدهد، علیه استبداد و فاشیسم مذهبی (و نه حکومت مذهبی) همراه شود؟

مستقل از ادبیات چرب ایشان و عبارت پردازی های شبه انقلابی اش، اما هر کس که این پاراگراف را بخواند به خوبی متوجه می‌شود که آقای رجوی در کمپ حمله نظامی آمریکا به ایران است. از این زاویه است که ایشان برای چندمین بار از غار خود بیرون آمده است.

جبهه "صلح" صرف، و جبهه "جنگ" هر دو به اندازه هم ارتجاعی اند و ربطی به آزادی و خلاصی مردم از دست نکتت جمهوری اسلامی ندارند. یکی در دفاع از منافع جمهوری اسلامی و دیگری در دفاع از منافع آمریکا و غرب. مردم در تصویر اینها موجودات بی ربطی به این قضیه اند.

ما به نوبه خود همدار دادیم که دشمنی دولت آمریکا با جمهوری اسلامی نه تنها کوچکترین ربطی به جدال مردم ایران با جمهوری اسلامی و مبارزه برای آزادی و برابری ندارد، بلکه بعکس، حمله نظامی آمریکا به ایران مستقیماً به ضرر حرکت آزادیخواهانه مردم ایران است. مردم ایران اولین قربانیان بیگناه حمله نظامی آمریکا

خواهند بود. حمله ای که علاوه بر خسارات عظیم انسانی، کشتار دهها هزار کارگر صنایع کلیدی، تخریب کل زیربنای اقتصادی، پلها و راهها و صنایع و آزمایشگاهها و غیره را رسماً در دستور قرار داده است. این حمله، استیصال را بر جامعه حاکم خواهد کرد و جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی مردم را به پشت صحنه فاجعه انسانی و رقابتهای فوق ارتجاعی هر دو طرف جنگ و کشمکشهای گسترده تر قدرتهای امپریالیستی جهان خواهد راند.

حمله آمریکا با اسرائیل میدان گسترده ای برای تحرک جریانهای ارتجاعی از بسوی و جریانهای دیگر مسلح اسلامی تا دارو دسته های قومی و کاتگسترهای سیاسی را باز خواهد کرد. جنگی که علناً میخواید تقابل مردم با رژیم ایران برای حق کارگر، حق زن، حق کودک و دانشجو و معلم و برای آزادی و برابری همه شهروندان را به حاشیه براند و با سرمایه گذاری بر کثیف ترین جریانهای قوم پرست و فاشیست و هویت

پروژه آقای رجوی، پروژه غارت اموال مردم

فواد عبدالمهدی

عرصه سیاست و جنگ قدرت در دنیای بعد از جنگ سرد معانی فوق العاده دهشتناکی پیدا کرده است. هر جریانی حتی اگر در دنیای خیالی و ناجدی بودن خود سیر کند اما هم دفاع از سیاست جنگی آمریکا و هم دفاع از صلح طلبی صرف عواقب زمینی برای انسانهای زنده جامعه دارد.

مجاهد یکی از اینها است که در کمپ حمله نظامی آمریکا به ایران سینه چاک می‌کند و به "افه" های نمایشی می‌پردازد. مسعود رجوی در تاریخ ۷ آبان ۸۶ رو به مردم ایران پیام فرستاده است. آلیاژهای ماهرانه ای از سماجت در تناقض گوئی و تلفیق آن با عبارت پردازی های شبه انقلابی و اظهار نظرهای کاملاً دست راستی در این پیام موج می‌زند. البته چنین خصوصیتی لازمه رهبری و جریانی است که ۳۰ سال است می‌خواهد از لایه لایه شکاف "رژیمی" و "ضد رژیمی" به قدرت برسد. سرنگونی طلبی اینها و در موضع ایوبیسیون رژیم افتادنشان، نتیجه مستقیم خلع ید شان از شریک شدن در قدرت سیاسی با رژیم اسلامی است. نتیجتاً، دیروزگی در پیشگاه آمریکا و سمبل "ضد رژیمی" طرفدار جنگ و خانه خرابی مردم شغل ایندوره شان شده است.

مجاهد و رهبری این جریان ماهیتاً سازمانی متعلق به کمپین جنگ علیه جامعه ایران و کابوس سناریوی سیاه است. مجاهد نه به عنوان یک سازمان سیاسی بلکه بعنوان یک سازمان و فرقه مذهبی، یکی از چاشنی های ممکن برای انفجار اوضاع و شروع جنگ و هرج و مرج در ایران است.

جناب مسعود رجوی می‌گوید: "اکنون می‌توان همه مدعیان و افراد و نیروهای سیاسی را حول اصل موضوع دسته‌بندی نمود. اینجاست که در نخستین تقسیم‌بندی، بین رژیم و ضد رژیم، مرزبندی می‌شود و خط قرمز کشیده می‌شود. در یک طرف همه کسانی قرار می‌گیرند که طرفدار حاکمیت مردم و برچیدن بساط استبداد و فاشیسم مذهبی هستند. در طرف دیگر کلیه کسانی قرار می‌گیرند که به نحوی از انحاء، مستقیم یا من غیر مستقیم، و با انواع و اقسام توجیحات، خواهان حفظ و نگهداری یا بازسازی فاشیسم دینی و صلح و سازش با آن

متعارف بین دو کشور نیست. در جنگی که پیشرو است یکی حمله میکند و دیگری از خود دفاع میکند. مگر جنگ ایران و عراق هم برای جمهوری اسلامی "نبرد حق علیه باطل" نامیده نشد؟ مگر میلیونها انسان قربانی این جنگ نشدند؟ مگر هر صدای آزادیخواهی را به این بهانه خفه نکردند؟ مگر همین طرفداران تمامیت ارضی در کنار جمهوری اسلامی قرار نگرفتند؟ تاوان این جنگ را مردم پرداختند اما همین امروز رژیمی مدعی تر در منطقه و مستبد تر و سرکوبگر تر را در مقابل خود دارند. ما نباید بگذاریم سناریوی به مراتب مرگبار و هولناک تر از آن تکرار شود.

هشدار ما و مردم ایران به کمپ "شورای ملی صلح" عبادی و جریانات ملی مذهبی و لیبرالها این است که، با شعار فریبده صلح، نقش میانجیگر دولتهای آمریکا و اسرائیل و ایران را بازی نکنند. به چشم مردمی که ضدیت با جنگشان با دفاع از مدنیت و آزادی و حرمت انسانی و با تلاش برای رهایی از جهنم جمهوری اسلامی همزمان و همگام است، خاک نیاشند.

مردم ایران به ایجاد صفتی و بستن سدی در مقابل جنگ و در دفاع از مدنیت و برای آزادی و برابری نیاز دارند. ایجاد این صف و پیوستن به آن راه جدا و متفاوتی است که باید همه را به آن فراخوان داد. اگر این فراخوان و این صف و این سد نتواند طرفداران جنگ را از سیاست و عملکرد ضد مردمیشان پشیمان کند، که فکر نمیکنم بتواند. اما باید بتوانیم تشکیل

جبهه لیبرالها و ملی مذهبی ها و روشنفکران نان به نرخ روز خور را به حاشیه برانیم. اگر حتی نتوانیم این کمپ صلحدوستی را از دامن جمهوری اسلامی بیرون بکشیم و نجات بدهیم باید بتوانیم طبقه کارگر را به آن درجه از خودآگاهی و هشیاری برسانیم که به این تحریکات دلخوش نکنند و به مبارزه مستقل خود علیه جنگ و علیه جمهوری اسلامی همزمان، ادامه دهند.

این تنها راه نجات مردم ایران از جنگ و از جنگ جمهوری اسلامی است.

سرنگونی جمهوری اسلامی و

از کار انداختن همه دار و

دسته ها و دستگاههای سرکوب

و ترور و تحمیق، شرط هرگونه

تحول آزادی خواهانه در ایران

و موثرترین راه مقابله با

خطر جنگ است.

نباید بگذاریم رویای ضد مردمی اینها متحقق شود. نباید بگذاریم اینها بر سر مردم سوار شده و فضا را بر انسانیت و آزادی تنگ کنند و امنیت را از مردم سلب نمایند. این کار ما و مردم است. جریانات مالیخولیایی هم که فکر میکنند ایران افغانستان و عراق نیست و "اتحاد شمال" دیگری در کار نیست، فکر میکنند از دل جنگ، انقلاب بیرون میآید و حتی برای توجیه آن، تاریخ راهم تحریف میکنند. اینها نه تنها دوستان دروغین انقلاب و مردمند بلکه طرفداران شرمگین جنگ و حمله نظامی اند.

جنگ آمریکا با اسرائیل علیه ایران نه تنها به انقلاب منجر نمیشود، بلکه شیرازه مدنیت و انسانیت را از هم میپاشاند. هیچ عقل سلیمی نمیتواند باور کند که جنگ و بمباران و خانه خرابی و برپایی جنگ قومی و طایفه ای و مذهبی و هرج و مرج و گرسنگی نه تنها انقلاب نیست و نخواهد بود، بلکه طبقه کارگر و توده های مردم را به استیصال و فلاکت و بیچارگی میکشاند. قیام و انقلاب نتیجه خوشبینی و امید مردم است. شرایط جنگی و ویرانگری نتیجه اش استیصال و در خود فرورفتن مردم است. سیاستهای مالیخولیایی انقلاب در نتیجه حمله نظامی آمریکا با اسرائیل و جنگ، مطلقاً ربطی به کارگر و مردم ندارد. این خود نوعی استیصال از پیشی است. این سیاست، امروز نمیخواهد در مقابل جنگ و در دفاع از امنیت و مدنیت جامعه در صورت وقوع جنگ سدی بیند.

دوماً، ما موظفیم به مردم ایران این خودآگاهی و هشیاری را بدهیم که شعار صلح دوستی و یا ضدیت با جنگ به تنهایی، آب به آسیاب جمهوری اسلامی میریزد و مردم را به سیاهی لشکر آن تبدیل میکند. ما نباید بگذاریم رژیم اسلامی به بهانه جنگ و ادعای صلح و تمامیت ارضی، روزگاری سیاهتر از آنچه که حالا هست را به مردم تحمیل کند. مردم را به تسلیم کشانده و با زیر پرچم خود بکشاند. ما باید این سیاست

را هم به حاشیه برانیم. مردم ایران علیه جنگ هستند. مردم عواقب جنگ را با چشمان خود در عراق دیده اند. بنا براین ضدیت با جنگ به خودی خود دردی از مردم را درمان نمیکند و جلو جنگ را هم نمیتواند بگیرد. باید مقابله با جنگ را با مقابله با جمهوری اسلامی و به عقب راندنش در هم آمیخت و یکی کرد. راه چاره دیگری نیست. اشکال این مبارزه را خود فعالین کارگری و مردم و روشنفکران و آزادیخواهان جامعه تعیین میکنند.

جنبش ضد جنگ صرف، حتی در ابعاد میلیونی در ایران جمهوری اسلامی و پرچم الله اکبر را درکنارش خواهد داشت. این جنگ از نوع جنگهای

اجتماعی، سیاسی و نظامی بر مردم ایران است. ما هرگونه همکاری و همراهی نیروهای سیاسی با این دولت‌ها در این زمینه را محکوم می‌کنیم.

۳- دود تحریم و محاصره اقتصادی قبل از هر کس به چشم مردم ایران می‌رود. تجربه عراق نشان داد که اولین قربانیان تحریم های اقتصادی رژیم های ارتجاعی، کودکان، سالخوردهگان و محرومان جامعه خواهند بود. ما با این تحریم ها مخالف هستیم و هرگونه حمایت از محاصره و تحریم اقتصادی ایران را غیرقابل قبول دانسته و آن را محکوم می‌کنیم.

۴- دامن زدن به شکاف های قومی و مذهبی در ایران و تقویت جریانات قوم پرست و مذهبی، نسخه دامن زدن به جنگ و پاکسازی قومی در همه ایران است. هرگونه تلاش برای گسترش این شکاف ها محکوم است. تضمین حق همه مردم ایران برای زندگی به عنوان شهروندان متساوی الحقوق باید اصل پایه ای سیاست در ایران باشد.

۵- تعیین نظام سیاسی آینده در ایران حق بی چون و چرای مردم ایران است. مردم باید امکان بیانند که آزادانه و آگاهانه در مورد نظام آتی ایران تصمیم بگیرند. اولین شرط تضمین این آزادی سرنگونی جمهوری اسلامی و تضمین آزادیهای سیاسی و اجتماعی است.

۶- ما پایبندی خود را به رعایت و تضمین حقوق زیر برای مردم ایران اعلام می‌کنیم:

الف- آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان، مطبوعات، اجتماعات، تشکل، تحزب و اعتصاب

ب- برابری کامل و بی قید و شرط زن و مرد در حقوق مدنی و فردی. لغو کلیه قوانین و مقرراتی که ناقض این اصل است.

پ- برابری کامل حقوق همه شهروندان، صرفنظر از عقیده، جنسیت، مذهب، ملیت، نژاد و تابعیت.

ت- اعلام جدایی کامل مذهب از دولت و آموزش و پرورش.

ث- لغو کلیه قوانین و مقرراتی که منشا مذهبی دارند. اعلام آزادی مذهب و بی مذهبی.

ج- آزادی کلیه زندانیان سیاسی.

چ- لغو مجازات اعدام.

ح- بیمه بیکاری مکفی برای همه افراد آماده بکار بالای ۱۶ سال. پرداخت بیمه بیکاری مکفی و سایر هزینه های ضروری به کلیه کسانی که به علل جسمی یا روانی توان اشتغال به کار را ندارند.

بیانیه علیه جنگ و در دفاع از مدنیت جامعه ایران

کشمکش میان آمریکا و جمهوری اسلامی خطر حمله آمریکا به ایران را تشدید کرده است. اهداف و سیاستهای دو طرف این نزاع هیچ ربطی به منافع مردم ایران و کشورهای منطقه ندارد.

نه تنها مجاهد بلکه هر جانوری که بتواند رزق و هزینه مالی چند ده نفر را تامین کند و با حک کردن هویت قومی و مذهبی خاص برایشان به ارعاب و تحریک به دنباله روی از خود بکشانند، در جریان جنگ علیه جامعه ایران و کابوس سیاسی آینده جایی خواهد داشت. عراق از این کتراها و باندهای سیاه کم ندارد. با از هم پاشاندن بنیادهای زندگی توسط

نه تنها مجاهد بلکه هر جانوری که بتواند رزق و هزینه مالی چند ده نفر را تامین کند و با حک کردن هویت قومی و مذهبی خاص برایشان به ارعاب و تحریک به دنباله روی از خود بکشانند، در جریان جنگ علیه جامعه ایران و کابوس سیاسی آینده جایی خواهد داشت. عراق از این کتراها و باندهای سیاه کم ندارد. با از هم پاشاندن بنیادهای زندگی توسط

نه تنها مجاهد بلکه هر جانوری که بتواند رزق و هزینه مالی چند ده نفر را تامین کند و با حک کردن هویت قومی و مذهبی خاص برایشان به ارعاب و تحریک به دنباله روی از خود بکشانند، در جریان جنگ علیه جامعه ایران و کابوس سیاسی آینده جایی خواهد داشت. عراق از این کتراها و باندهای سیاه کم ندارد. با از هم پاشاندن بنیادهای زندگی توسط

همراه این کشمکشها، دارو دسته های اسلامی و قومی که مورد حمایت این یا آن طرف نزاع هستند ایران را در خطر پاشیدن شیرازه زندگی مدنی و تبدیل شدن به عراق دیگری در ابعاد به مراتب وحشتناک تر قرار داده است. در چنین شرایطی ما اعلام میداریم که:

۱- جمهوری اسلامی خود یک عامل مهم در آفرینش خطر جنگ و فراهم آوردن امکان تباهی جامعه ایران است. ما هر گونه سازش با جمهوری اسلامی یا هر جناح و بخشی از آن را محکوم می‌کنیم. سرنگونی جمهوری اسلامی و از کار انداختن همه دارو دسته ها و دستگاههای سرکوب و ترور و تحمیق، شرط هرگونه تحول آزادی خواهانه در ایران و موثرترین راه مقابله با خطر جنگ است.

۲- دخالت نظامی آمریکا و یا اسرائیل در امور ایران باید موقوف شود. این دخالت، مستقیماً به نفع جمهوری اسلامی، در خدمت پاشیدن شیرازه جامعه ایران و تحمیل یک بربریت

تراشی ارتجاعی قومی و مذهبی، مردم را به نام "آذری" و "فارس" و "کرد" و "عرب" به جان هم بیندازد. و این را نه فقط در آذربایجان و کردستان و خوزستان که در محلات و کارخانه های تهران و اصفهان و مشهد انجام دهد.

اولین بمب یا موشک آمریکا و یا اسرائیل، جمهوری اسلامی را بیش از پیش در کارخانه و مدرسه و خیابان، به جان مردم ایران میاندازد. به بهانه جنگ با "دشمن خارجی" و "دفاع از کشور" همه آزادی ها و تمام معیشت مردم را مورد تعرض قرار خواهد داد. تحریکات نظامی آمریکا و غرب، فضای زندگی مردم ایران را اسلامی و ملیتاریزه میکند و به جمهوری اسلامی ایران امکان تعرض وسیع و گسترده تری را میدهد.

دستجات قومی و مذهبی (از جمله خود مجاهدین) صف کشیده و در نوبت ایستاده اند. حمله نظامی آمریکا، همه آنها را به میدان می‌آورد و کل دارو دسته های جمهوری اسلامی علیه هر جنبه آزادیخواهی دست به اسلحه خواهند برد

و اقدام به کشتار خواهند کرد. آنچه در عراق روی میدهد در مقایسه با آنچه در انتظار مردم ایران است یک بازی کودکانه به نظر خواهد آمد.

حاکمیت مردم (این عبارت گول زننده) از دیدگاه رجوی، یعنی حمله نظامی آمریکا به ایران، و "الترناتیو" یعنی حاکمیت مجاهدین، و هر کس با آن مشکلی دارد "خواهان حفظ و بازسازی فاشیسم دینی" است. آمریکا به ایران حمله خواهد کرد، قرار است هزاران تن بمب بر سر مردم ایران ریخته شود، قرار است بنیادهای مدنیت در هم شکسته شوند، قرار است هر بخش و گوشه این کشور بدست یک دار و دسته قومی یا مذهبی داده شود، قرار است ایران را عراقیزه کنند تا به قدرت برسند.

برسند. "فاشیسم" سرنگون خواهد شد و چون اساساً ظلم، بیش از سه دهه است که با حمله به مجاهدین آغاز شده است نتیجتاً مجاهد قدرت را قبضه می‌کند و مردم رضایت خواهند داد و همه چیز خاتمه می‌یابد. رویای جالبی است. ملقمه ای از بخود مشغولی و اسارت کامل در رویا. این تمام استراتژی مجاهدین است. خودشیرینی در بارگاه غرب در هر بسته بندی تشکیلاتی که مناسب باشد. می خواهد تضمین کند که "الترناتو" طبیعی و بدیهی رژیم در شرف وقوع جنگ است. و قرار است این نوع از سرنگونی، قدرت را در اختیار مجاهدین قرار دهد. تکیه گاه سیاسی اصلی برای اینها آمریکا و دول غربی اند. مردم از دیدگاه اینها، در ذهن طبقات دارا ساده لوح تصویر می شوند.

چه باید کرد؟

ما به عنوان حزب حکمتیت بیانیه ای علیه جنگ و در دفاع از مدنیت جامعه ایران به شرح زیر صادر کرده ایم:

و اما در پس سیر محتمل جنگ، آن چیزی که برای آقای رجوی و

برگزاری پائل و جدل سیاسی با آنها بر سر مسائل جامعه ایران و تحولات جهانی مرتبط با آن، و از این راه پیشبرد اختلافات سیاسی با ابزارهای سیاسی را همیشه مثبت ارزیابی کرده و در موارد زیادی پیشقدم آن بوده است. ملاک ما دوری و نزدیکی ایدئولوژیک و سیاسی نیست. بخشی از اپوزیسیون حتی احوالپرسی با غیرخودیها را تابو میدانند! سر زدن این رفتار غیرسیاسی و غیراجتماعی از جریانات و کسانی که در جوامع پیشرفته هم بسر برده اند سنوال برانگیز است: چرا از پیشرفت این جوامع بهره نبرده اند؟ آیا مشکل بنیادی تر نیست؟ ما به سهم خود تلاش کرده ایم این درک و این تفاهم را گسترش دهیم که: جدل و دیالوگ با مخالف معنی دارد، با موافق آسان است و البته هیچوقت منتفی هم نیست، اما جدل و دیالوگ با مخالف حتما مستلزم تلاش بیشتر است و به زحمتش می ارزد چون میتواند به تغییراتی بینجامد که سیاست در جامعه ما، بویژه در شرایط خطیر امروز، به آن نیاز دارد. تلاش برای رسیدن به توافق اساسا با مخالف مطرح است، اما در واقعیت به وفور می بینید که برای بخش اعظم اپوزیسیون، از راست و چپ، پرسه زدن در کریدورهای خودمانی و حال کردن با محافل شیرین هم مسلکان به مراتب پذیرفته تر و خوشایندتر از جدال و دیالوگ با مدعیان و مخالفان سیاسی است. برخلاف این شیوه های رایج، ما طرفدار رابطه، دیالوگ و جدل سیاسی علنی و در موقعیت برابر، با هر بخش از اپوزیسیون جمهوری اسلامی هستیم (استثناء بر قاعده به دلایل واقعی ممکن است). این به مردم امکان می دهد که از تفاوت خط مشی نیروهای اپوزیسیون آگاه شوند و در حمایت از این یا آن حزب بتوانند با چشم باز و ذهن روشن عمل کنند.

آیا برای نظام ایدئولوژیک در ایران آینده ای می بینید؟

- اگر منظور حکومت اسلامی است، خیر! برای آن در ایران آینده ای نمی بینم. به طور کلی هم "نظام ایدئولوژیک"، چه در ایران و چه در بقیه جهان، نظامی است که در مسیر آینده بشریت و رهائی انسان باید از آن رها شد. رهائی انسان زمانه ما در گرو رهائی اش از مناسبات سرمایه و تقسیم طبقاتی ناشی از آن است که بنیاد مادی نظامهای ایدئولوژیک معاصر و تقابل و کشمکش آنها با یکدیگر است. رهایی از ایدئولوژی، هر نوع آن، مذهبی یا سکولار، مشروط به رهائی از آن اوضاع مادی تولید و زندگی است که ایدئولوژی را ضروری کرده است. در ابتدای قرن ۲۱ این اوضاع در سراسر جهان چیزی جز سرمایه داری گلوبال، جز انحصار مالکیت در دست طبقه بورژوازی و استثمار کار مزدی نیست.

چه موضوع هایی برای حزب یا سازمان شما در اولویت قرار دارند؟

- برنامه حزب ما بازسازی جامعه بر اساس اولویت یافتن انسان و بازگشت اختیار کنترل زندگی به انسان است. این یعنی برآوردن نیازهای متنوع انسانهای زنده و تضمین آزادی و شکوفائی فردی شان، یعنی رهائی شخصیت انسان معاصر از همه مظاهر از خودبیگانگی و همه جلوه های سرکوب مادی و

سازمانیافته تا ۱۳۵۷، فعالیت علنی در کومه له و حزب کمونیست ایران از ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۰، عضو رهبری حزب کمونیست کارگری از ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۳ و از ۱۳۸۳ تاکنون رئیس دفتر سیاسی حزب حکمتیست.

سازمان خود را به طور خلاصه معرفی کنید و آخرین تغییر و تحولات درون آن را عنوان کنید.

- حزب حکمتیست، که برای خوانندگان نشریه شما کم و بیش شناخته شده است، در اکتبر گذشته کنگره دوم خود را برگزار کرد که مهمترین مبحث آن راههای مقابله با خطر جنگ و با پیامدهای آن (در صورت وقوع) بود. در ادامه مباحث و جهتگیری کنگره دوم، رهبری حزب با انتشار بیانیه ای علیه جنگ

(WWW.HEKMATIST.COM)، یک کمپین سیاسی تبلیغی برپا کرده و احزاب اپوزیسیون را به امضای بیانیه و تعهد مشترک علیه جنگ فراخوانده است.

موضع حزب شما در قبال خطری که امروزه بر سر ایران سایه افکنده و آن حمله آمریکا به ایران است، چیست؟

- حزب حکمتیست از همان زمان که تهدید حمله آمریکا به ایران بالا گرفت (بهار ۲۰۰۶) فعالانه علیه این سیاست امپریالیستی ایستاد و آن را به عنوان خطری بسیار جدی اعلام کرد: خطر عراقیزه کردن جامعه ایران و ناامن تر کردن منطقه و جهان، خطری که به عمر جمهوری اسلامی میافزاید، بهانه ساز تعرض بیشتر رژیم به معیشت و مبارزه کارگران و مردم، و سرکوب بیشتر مخالفان سیاسی، کمونیستها و آزادیخواهان میشود، به تحریک دارودسته های اسلامی و قومپرست میدان میدهد و بنیادهای مدنیت جامعه را میپاشاند. حزب ما مدام بر خطیر بودن این اوضاع و مهلک بودن انتظار و دست رو دست گذاشتن تاکید کرده است.

سیاست ما به روشنی مخالفت با هر دو طرف کشمکش و تلاش برای سازمان دادن و متحد کردن نیروی مردم برای سرنگونی هرچه سریعتر رژیم اسلامی است. از نظر ما این تنها کنال واقعی خنثی کردن خطر جنگ و در صورت وقوع جنگ پایان دادن به آن در اسرع وقت و با کمترین زیان برای مردم و جامعه است.

رابطه ی حزب شما با سایر گروه ها و احزاب اپوزیسیون خارج کشور چگونه است؟ آیا با همه آنها بر سر میز مذاکره و تبادل نظر خواهید نشست؟

- حزب ما و سنت سیاسی ما دیالوگ و ارتباط سیاسی با احزاب اپوزیسیون،

پرسش شهروند از احزاب و سازمان های سیاسی درباره مسائل روز ایران

مصاحبه شهروند با فاتح شیخ
۲۰۰۷.۱۱.۲۰

پاسخ های حزب حکمتیست

لطفا نام خود و عنوان سازمانی تان را بنویسید و مختصری از بیوگرافی تان را شرح دهید.

- فاتح شیخ رئیس دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست. متولد ۱۳۲۱، فوق لیسانس ادبیات فارسی از دانشسرای عالی تربیت دبیر تهران، فوق لیسانس علوم اجتماعی موسسه مطالعات اجتماعی دانشگاه تهران. فعالیت سیاسی: از پائیز ۱۳۳۷. سه بار زندانی سیاسی در رژیم سلطنتی. از رهبران و سازماندهندگان خیزش توده ای در انقلاب ۵۷ در

قطب چپ و کمونیست جامعه. از رهبران جنبش انقلابی مردم کردستان علیه جمهوری اسلامی. عضو "هیات نمایندگی خلق کرد" در مذاکره با رژیم اسلامی. نماینده منتخب مردم مریوان در اولین انتخابات مجلس در اسفند ۱۳۵۸.

فعالیت حزبی: از بنیانگذاران کومه له در ۱۳۴۸، فعالیت زیرزمینی سازمانیافته تا ۱۳۵۷، فعالیت علنی در کومه له و حزب کمونیست ایران از ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۰، عضو رهبری حزب کمونیست کارگری از ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۳ و از ۱۳۸۳ تاکنون رئیس دفتر سیاسی حزب حکمتیست.

فعالیت حزبی: از بنیانگذاران کومه له در ۱۳۴۸، فعالیت زیرزمینی

اعتبار دارند و زبان رسمی اجباری ممنوع است. در برنامه حزب ما "یک دنیای بهتر" این مساله به روشنی تاکید شده که دولت می تواند یک زبان از زبانهای رایج در کشور را به عنوان زبان اداری و آموزشی کشور تعیین کند، مشروط بر اینکه امکانات و تسهیلات لازم برای متکلمین به سایر زبانها، در زمینه های زندگی سیاسی و اجتماعی و آموزشی، وجود داشته باشد و حق هر کس به اینکه بتواند به زبان مادری خودش در کلیه فعالیت های اجتماعی شرکت کند و از کلیه امکانات اجتماعی مورد استفاده همگان بهره مند شود، محفوظ باشد.

اینکه در کشور چند زبانی هر کسی باید آزاد باشد که از زبان خاص خود استفاده کند یک نرم پذیرفته شده دنیای امروز است؛ فقط رژیمهای شدیداً متحجر و شونیست نظیر جمهوری اسلامی و ترکیه و امثال آنها از این نرم روشن و قابل فهم سر باز می زنند. سر باز زدن چنین رژیمهایی از این نرم جهانی در مورد زبانهای رایج کشور باعث ساخته شدن هویت قومی بر اساس زبان های "اقلیت" شده است. زبان وسیله ارتباط انسانهاست و تبدیل آن به هویت قومی و ملی، میان انسانها شکاف میاندازد. تبدیل زبان مادری به "هویت" امروزه منشا شکافهای عمیق در جامعه و مانع روند طبیعی آمیخته شدن مردمان متکلم به زبانهای متفاوت است که در دنیای گلوبال قرن بیست و یکم چیزی از آن طبیعی تر نیست.

فکر می کنید در داخل ایران و بویژه برای نسل جوان چقدر شناخته شده هستید و چقدر مردم به رهنمودهای شما توجه و عمل می کنند؟

- حزب حکمتیست یک حزب جدید از یک سنت کمونیستی جاافتاده در سیاست سه دهه اخیر جامعه ایران است. حزب حکمتیست در داخل ایران و بویژه برای نسل جوان در حد مشهودی شناخته شده است. یک ویژگی دیگر در مورد حزب حکمتیست، نفوذ سیاسی آن در کردستان است: هم شخصیت های این حزب در کردستان از سابقه و شناخته شدگی و نفوذ دیرینه وسیعی در میان توده مردم برخوردارند و هم، به تبع این، حزب جاپای مستحکم و پتانسیل نفوذ و قدرت گسترده در مقیاس اجتماعی دارد. یک تفاوت برجسته در آرایش سیاسی و اجتماعی در کردستان و بقیه ایران نفوذ اجتماعی کمونیسم در کردستان است؛ وضعیتی که حاصل سیر تاکتونی جامعه، حاصل مبارزه طبقاتی سه چهار دهه اخیر و حضور مداوم یک کمونیسم فعال و اجتماعی در آنجا از مقطع انقلاب ۵۷ تاکنون است.

بدهم: نفس این مسئله که اهالی کشور ایران، به یک "ملت واحد" تعلق دارند یا به لیستی از "ملیت ها" یک دعوی ایدئولوژیک است که به منافع هفتاد میلیون انسان ساکن آن جغرافیا و به مبارزات سیاسی و اجتماعی شان ربطی ندارد. من نه تنها شریک هیچ طرف این دعوی ایدئولوژیک نیستم، بلکه با خود دعوا، با مفروضات متباین آن یعنی "ملت"، "ملیت" و قومیت بعنوان هویت انسانها، و با جنبشها و جریانات ناسیونالیستی اعم از شوونیسم عظمت طلب ایرانی یا جریانات قومگرایی که این مفروضات را خلق کرده اند و به مردم الصاق می کنند، اختلاف بنیادی و جدل جدی فکری و سیاسی دارم. من و بسیاری دیگر در حزب ما راجع به این مسائل به تفصیل اظهار نظر کرده ایم. این اظهارنظرها برای علاقمندان قابل دسترس است.

از نظر ما ایران نه کشور یک "ملت واحد" به نام "ملت ایران" است، آنچه آنکه مدافعان ناسیونالیسم عظمت طلب نظیر داریوش همایون ادعا میکنند، و نه یک کشور "کثیر الملله"، آنطور که مدافعان ناسیونالیسم قومی و خلقی مدعی اند.

"ملت"، "ملیت" و "قومیت" هویت های سیاسی ساختگی جنبشهای ناسیونالیستی دارای منافع متضاد هستند و با هویت مشترک انسانی جمعیت و اهالی کشور ایران در تناقض است. اهالی کشور ایران به هر زبانی صحبت کنند حق دارند که به عنوان شهروندان متساوی الحقوق در یک چارچوب حکومتی غیر قومی و غیر مذهبی همزیستی کنند.

جنبش و حزبی که من به آن تعلق دارم، مخالف هر نوع ستم ملی و سرکوب و تبعیض بر اساس انتساب به ملیت و زبان و نژاد و جنسیت و غیره است. آنجا که این ستم و سرکوبها به یک "مساله ملی" مثل مساله کرد تبدیل شده است راه حل سیاسی روشن داریم و در عین حال علیه ناسیونالیسم در همه اشکال آن ایستاده ایم. ناسیونالیسم و قومپرستی راه حل مساله ملی یا حتی رفع ستم ملی در اشکال خفیف تر آن نیستند بلکه با کشمکش بر سر سهم از قدرت، شکاف های ایجاد شده در میان مردم به نام ملت و قوم و غیره را بازتولید و دائمی میکنند. از نظر ما ایران نه کشور یک "ملت واحد" به نام "ملت ایران" است، آنچه آنکه مدافعان ناسیونالیسم عظمت طلب نظیر داریوش همایون ادعا میکنند، و نه یک کشور "کثیر الملله"، آنطور که مدافعان ناسیونالیسم قومی و خلقی مدعی اند.

"ملت"، "ملیت" و "قومیت" هویت های سیاسی ساختگی جنبشهای ناسیونالیستی دارای منافع متضاد هستند و با هویت مشترک انسانی جمعیت و اهالی کشور

معنوی و تبعیض و نابرابری. برای پیوند این مسیر هم به مبارزات روزمره کارگران و مردم برای بهبود معیشت و امکان نفس کشیدن بیشتر نظر دارد و هم قدرتمند کردن صف کارگران و مردم و کسب قدرت سیاسی به عنوان گام ضروری ایجاد تحول بنیادی جامعه را.

عنصر کلیدی در این میان برای ما مبارزات کارگری هم اقتصادی و هم سیاسی است. ما هم با غیرسیاسی کردن کارگر و هم با غیرکارگری کردن سیاست خط تمایز داریم. گام ضروری واژگونی مناسبات سرمایه در ایران، سرنگونی رژیم اسلامی و درهم شکستن کامل ماشین سرکوب و تحمیق و جنایت اسلامی است. در حال حاضر، در این مسیر خطر جنگ آمریکا به عنوان یک فاکتور جدی به میدان آمده و برجسته شده است. مقابله قاطعانه با جنگ از نظر حزب ما نه فقط ناقض سرنگونی جمهوری اسلامی نیست برعکس، تنها راه ممکن در برابر مردم ایران هم برای اجتناب از جنگ و هم پایان دادن سریعتر به مشقات جنگ در صورت وقوع است.

تقریباً اکثر احزاب سیاسی اپوزیسیون مخالف برپایی زندان و اعدام و شکنجه هستند. فرض کنیم شما به قدرت رسیدید، با مخالفانتان چه رفتاری خواهید داشت؟

- مخالفت احزاب سیاسی اپوزیسیون ایران با اعدام و شکنجه و زندان حتی اگر لفظی و کلی هم باشد یک پیشرفت ارزشمند است. گام بعدی بر این مبنا تثبیت، گسترش، کنکرت تر کردن و روشن تر کردن هرچه بیشتر این رویکرد است. اعدام قتل عمد دولتی سازمانیافته است و همه جا باید ممنوع و متوقف شود. شکنجه ننگ بشریت است. زندانی کردن انسان به خاطر عقاید و وجدان باید فوراً ممنوع و متوقف شود. حزب ما وقتی که به قدرت برسد قطعاً این ارزشها را به عنوان اصول غیرقابل تخطی در قانون اساسی و همه قوانین جامعه جاری خواهد کرد. "بیانیه حقوق جهانشمول انسان" یک سند مهم حزب حکمتیست، و یک سند مهم در جهان انسانیت قرن ۲۱ است. این سند، تعهد بی چون و چرای حزب ما به جامعه است که قاطعانه از حقوق جهانشمول انسان دفاع می کند و از این راه خود را متعهد کرده که با رسیدن به قدرت، نه فقط به آن پایبند خواهد بود بلکه ملزومات تحقق فوری آن در جامعه را فراهم خواهد کرد.

در رابطه با مسئله ملیت های ایران (ترک، کرد، عرب، بلوچ و...)، حزب شما چه راه حلی را مناسب می بیند؟

- ابتدا لازم است توضیح مختصری